

بررسی تأثیر دین بر روان‌شناسی

آمنه علمی^۱، فاطمه شیرچی^۲

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی تأثیر دین بر روان‌شناسی، به روش اسنادی و از نوع کتابخانه‌ای است. در این زمینه دیدگاه‌ها و نظریات مختلفی مطرح شده است که به دودسته مخالفان و موافقان تأثیر دین بر علم تقسیم می‌شود. بسیاری از اندیشمندان غربی، مخالف استفاده از دین و مبانی دینی برای حل مشکل بشر هستند. مهمترین دلایل مخالفت آنها واقعی ندانستن گزاره‌های دینی، عدم سازگاری علم و دین، انکار هرگونه امور غیرمادی مانند دین و مضر بودن دین برای علم است. موافقین نه تنها دین را امری واقعی و از بدیهیات زندگی بشر می‌دانند، بلکه آن را دارای تأثیر مثبت و کارآمد در جهان معاصر و پیشرفت علم می‌دانند. از نظر این گروه نه تنها تاریخ مصرف دین تمام نشده، بلکه تصویر علم بدون مبانی عقلانی و ماوراءطبیعی محال است و نمی‌توان علم تجربی و اثباتی محض را تصور کرد، بلکه باید تلاش کرد که کم‌کاری غربی‌ها در این حوزه را جبران کرد.

واژگان کلیدی: دین، روان‌شناسی، تعارض علم و دین، گزاره‌های دینی.

۱. مقدمه

علوم انسانی علوم هنجارین بوده و بر سبک و روش زندگی افراد تأثیرگذار است، پس نیازمند قواعد و هنجارهای موجه و قابل دفاع است. روان‌شناسی یکی از شاخه‌های علوم انسانی

۱. دانش‌پژوه کارشناسی روان‌شناسی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، قم، ایران.

۲. دانش‌پژوه دکتری قرآن و روان‌شناسی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

مانند دیگر رشته‌های علوم انسانی به چنین قواعد و هنجارهایی نیازمند است. بسیاری از نویسندگان، مبانی و مبادی رشته‌های علوم انسانی را مطرح کرده‌اند. امروزه بحث از مبانی و مبادی علوم انسانی بحث مهمی است. دین، دستگاهی هنجارساز است که نقش مهمی در ارائه و تأمین مبانی و مبادی علوم انسانی دارد. دین، مبانی و مبادی مختلف هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و مبانی معرفت‌شناسانه را معرفی و آشکار می‌کند و انسان‌ها را نسبت به مبانی پنهان علوم آگاهی می‌بخشد. در مورد هنجارین بودن یا نبودن علوم انسانی توافق نظر وجود ندارد. برخی پوزیتیویست‌ها به دنبال علوم انسانی بی‌طرف و سکولار و فارغ از هرگونه مبانی و مبادی و عاری از هرگونه هنجار بودند. آنها علوم انسانی را با علوم طبیعی مقایسه کرده و تلاش می‌کردند قواعد و قوانینی فارغ از هرگونه ارزش ارائه کنند. آنها از نظر روشی نیز تنها روش تجربی، حسی و مشاهده حسی را روش معتبر می‌شمردند، اما بسیاری از نویسندگان بزرگ و فیلسوفان معتبر از چنین علمی بیزار جسته، طراحی علمی فارغ از ارزش و مبنا را مردود شمرده و چنین علمی را مغایر با شخصیت و ویژگی‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی انسان می‌دانند. همچنین معتقد هستند که دین می‌تواند تأثیر مثبتی بر روان‌شناسی داشته باشد.

سیر تحول روان‌شناسی نشان می‌دهد نوعی پیوستگی تاریخی و کارکردی میان روان‌شناسی و دین وجود دارد. دیوید باکان معتقد است که تقارن‌های گوناگونی میان رفتارگرایی و مسیحیت پروتستان وجود دارد. وی استدلال کرده است که بسیاری از آموزه‌های اصلی روان‌کاوی از گذشته در ادبیات عرفانی یهود موجود بوده است. درباره روان‌شناسی تحلیلی یونگ که ریچارد نول آن را آیینی دینی می‌داند وجود نمادگرایی دینی شرق و غرب به‌ویژه نمادگرایی عرفانی آشکار است. گفته می‌شود که بسیاری از روان‌شناسی انسان‌گرایانه معاصر زیر نفوذ جوی مذهب هستند که در آن موضوعات مذهبی، فلسفی و روان‌شناختی بدون تمایز درهم آمیخته است. (وولف، ۱۹۹۷) برخی دیگر معتقد هستند که زیربنای تفکر روان‌شناسی اسلامی از مفاهیم دینی گرفته شده است که آن را در چارچوب علمی بیان می‌کند. غروی معتقد است براساس مفاهیم روان‌شناختی که در کتاب و سنت آمده است،

می‌توان هم دیدگاهی روان‌شناختی داشت و هم قانون‌مندی‌های خاص روان‌شناختی را از آن استخراج کرد. برای مثال براساس آیه ۱۹ سوره انفال^۱ هواپرستی و هواخواهی‌ها موجب می‌شوند که انسان حقایق را به‌گونه دیگری ببیند و واقعیت‌ها را با همان تحلیل‌ها بسنجد. این بدان معنا نیست که قرآن و سنت در همه زمینه‌های روان‌شناسی مطلب دارد، بلکه باید در این رابطه تلاش کرد و این مفاهیم را به‌دست آورد. ممکن است مفاهیمی به‌دست آمده یا هماهنگ با یافته‌های علمی باشد. در این صورت اطمینان بیشتری نسبت به یافته‌های علمی پیدا می‌شود و حتی ممکن است اعتبار و ارزش بیشتری پیدا کند. ممکن است انسان به مفاهیم و موضوعات روان‌شناسی برخورد کند که روان‌شناسی موجود به آن نپرداخته است. این مسأله از این نظر سودمند خواهد بود که افق جدیدی را فراروی یک روان‌شناس می‌گشاید. فایده دیگر این کار هم این است که چه‌بسا ممکن است مطالبی به‌دست آید که با تحقیقات موجود در روان‌شناختی هماهنگ نباشد. این نیز زمینه‌ساز تحقیقات عمیق و گسترده‌تری در هر دو منبع و روش خواهد شد (غروی‌ان، ۱۳۸۰). پس دو نوع نگاه و اندیشه نسبت به نقش دین در شکل‌گیری روان‌شناسی و سیر تحول و تطور آن وجود دارد: برخی موافق تأثیر دین بر روان‌شناسی در سطح مبنایی و غیرمبنایی هستند، اما بسیاری نیز مخالف هرگونه تأثیر دین و گزاره‌های دینی بر علم و به‌ویژه روان‌شناسی هستند. آنها تنها علم روان‌شناسی تجربی و متکی بر شواهد عینی را قبول دارند که به برخی از مهمترین دلایل و مدعیات این دو رویکرد اشاره می‌شود.

۲. دلایل مخالفان تأثیر دین بر علم

۲-۱. واقعیت نداشتن گزاره‌های دینی

برخی اندیشمندان به دلیل عدم اعتقاد به گزاره‌های دینی مخالف هرگونه روابط و تأثیر دین بر روان‌شناسی هستند. این دسته ادعای خالی بودن از پیش‌فرض را دارند، اما مخالفت با هرگونه تأثیر دین را پیش‌فرض می‌گیرند. آنها ممکن است تأثیر دین بر روان‌شناسی را بپذیرند، اما این تأثیر را غیرواقعی، ساختگی و عاری از واقعیت می‌دانند. به نظر این اندیشمندان، دین هیچ‌گونه تأثیر سازنده و مثبتی بر روان‌شناسی ندارد و ممکن است تأثیر منفی و خیالی نیز داشته باشد. یکی از این اندیشمندان فروید است که براساس نظر او باور به خدا یک توهم و دین، نوعی روان‌رنجوری و فرافکنی نیازهای دوران کودکی انسان‌ها و تلاشی است برای تسلط بر جهان هستی که در آن واقع شده‌اند. اگر کسی بخواهد جایگاه دین را در تکامل بشریت اختصاص دهد این امر نه در قالب کسبی دائمی، بلکه در قالب مقابله‌ای با روان‌رنجوری است که افراد متمدن مجبور هستند در گذر از کودکی تا بلوغ از آن عبور کنند. به عقیده وی می‌توان دین را به روان‌شناسی تقلیل داد. بقیه بخش‌های دین هیچ‌گونه گزاره واقعی ندارد. (فروید، ۱۹۰۱) فروید با طرح روان‌ناخودآگاه انسان تلاش کرد تا تمام باورها و فعالیت‌های دینی، هنری و... را در عقده اودیپ خلاصه کند. وی با بیان اینکه ریشه تمام فعالیت‌های انسان به سرکوبی امیال و شهوات بازگشت داشته است، بلکه با به عقب راندن آنها در ضمیر ناخودآگاه انسان جای گرفته و دوباره به شکل جدیدی در قالب عقاید و امثال آن ظاهر می‌شود. به نظر فروید دین چیزی جز بروز و ظهور عقده‌های روانی نیست و نوعی بیماری روانی قابل درمان و پیشگیری است (هیک، ۱۹۹۰).

۲-۲. عدم سازگاری گزاره‌های دینی و علمی

یکی دیگر از دلایل مخالفان تأثیر دین بر روان‌شناسی، عدم سازگاری گزاره‌های دینی و علمی است. به نظر آنها در برخی موارد گزاره‌های دینی و علمی ناظر به یک مسئله است، اما نمی‌توان بین آنها جمع کرد. در نتیجه نظام علوم انسانی دچار ازهم‌گسیختگی می‌شود. به همین دلیل،



باید از تأثیر دین بر علم جلوگیری کرد تا نظام روان‌شناسی دچار اختلال نشود. پافشاری دانشمندان بر طراحی الگوهایی از فعل خدا که سازگار با علم جدید باشد به معنای اجتناب بسیاری از آنها از تمسک به تبیین‌های فراطبیعی است. (آذربایجانی و قربانی، ۱۳۹۵)

پوزیتیویست‌ها و طرفداران آنها با دامن زدن به حس‌گرایی و ملاک علمی دادن به هرچه در قالب تجربه و آزمون قرار گیرد کار را به جایی رساندند که با القای این معنا که معارف دینی، فلسفی و اخلاقی نه تنها از حیطه علمی بودن خارج هستند، بلکه چون این مفاهیم با تجربه قابل اثبات نیستند بی‌معنا بوده و خالی از هرگونه مضمون معرفت‌بخشی (ناظر به واقع) هستند. قبل از جولان این گروه، نزاع بین متدینان با منکران در صدق و کذب باورهای آنها دور می‌زد. با روی کار آمدن پوزیتیویست‌ها اصل معناداری مفاهیم دینی زیر سؤال رفت و دیگر جایی برای این سؤال باقی نماند که آیا علوم دینی در ادعای خود به حق هستند یا نه، بلکه پرسش از این بود که آیا چیزی در قالب مفاهیم دینی و فلسفی می‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا به اعتقاد این گروه اگر نتوان راهی تجربی برای اثبات این معانی فراهم کرد هرگز سخن از معناداری آنها به میان نخواهد آمد (علی‌زمانی، ۱۳۸۳).

کلیسا با برخورد زشت، غیرمنطقی و موضع خصمانه گرفتن در برابر نظریات علمی کار را به جایی رساند که با ظهور عصر جدید در اروپا موجب تجدد، نوگرایی و نواندیشی سؤالات فراوان و شکاکیت‌های پی‌درپی شد. از آنجا که معارف دینی مسیحیت توان پاسخ‌گویی همه‌جانبه به این سؤالات را نداشت، عرصه بر او تنگ و کم‌کم مجبور به عقب‌نشینی و گاهی هم درگیری همراه با پذیرش شکست نیز شد. نتیجه چنین برخوردی از جانب کلیسا دو اثر را از خود برجای گذاشت: از یک سو سبب شد تا معارف منسوب به مسیحیت هرچه بیشتر دامنه خود را تنگ‌تر کرده و در نهایت به حوزه‌های فردی انسان اختصاص یابد؛ از طرف دیگر، انسان عصر جدید با روی آوردن به فلسفه حس‌گرایی و پایه و اساس قراردادن اصالت تجربه علما نیتی را پایه‌ریزی کردند که هرچه از این دایره خارج است و امکان اثبات آن به وسیله تجربه وجود ندارد، انگ غیرعلمی خورده و به هیچ‌وجه حق اظهار وجود را ندارد. (سلیمان‌پناه، ۱۳۷۸) اصول عقاید و شعائر دینی به این

بهانه که با روحیه جدید نمی‌خواند مشکوک و بی‌اعتبار شمرده می‌شد. در انگلستان این حمله معتدل و مهار شده بود، در فرانسه تند و کینه‌توزانه بود و بر اثر سخت‌کیشی (سنت‌گروی) انعطاف‌ناپذیری کلیسا و اقدامات سرکوب‌گرانه‌اش تشدید یافته بود. ولتر همه هوش و هنرش را معطوف به دست‌انداختن مسیحیت کرده بود، هرچند تا پایان عمرش خداپرست طبیعی باقی ماند. تامس‌پین در کتاب عصر عقل تناقض‌هایی را که در کتاب مقدس یافته بود و خشنودی خود را از پیروزی عقل بر خرافات اظهار داشته بود، ولی از مسئله وجود خداوند و قواعد اخلاقی دفاع کرده بود. روشن‌فکران نسل اول، هم دین طبیعی را قبول داشتند و هم دین الهی را. منورالفکرهای نسل بعدی از دین طبیعی جانبداری و وحی را تخطئه می‌کردند. با ظهور نسل سوم، زمزمه شکاکانه طرد و تخطئه انواع صور دین برخاسته بود. هولباخ، منکر خدا، اختیار و بقای روح بود و ماده را قائم به ذات می‌دانست. وی گفت: «فقط طبیعت سزاوار پرستش است» (باربور، ۲۰۰۹).

اگرچه تا اوایل قرن هفدهم تعارض علم و دین در جنبه‌های روان‌شناختی بیشتر جلوه‌گر می‌شد، با رشد روزافزون علوم تجربی و دست‌یافتن دانشمندان به نظریات جدید علمی و ناهمگونی و ناهمخوانی آن با متون مسیحی، دامنه این تعارض، وسیع‌تر شده و جای امنی برای هیچ حریمی از حرمت دین باقی نگذاشت. برخی از میدان‌های تعارض عبارتند از:

- تفسیر و برداشت مکانیکی از جهان کردن و جهان را مانند ساعتی فرض کردن که با ساخته شدن ساعت و شروع به کار آن دیگر نیازی برای ادامه کار خود به سازنده ندارد. این نوع برداشت از جهان از زمان گالیله شروع و با به‌کرسی نشستن فیزیک نیوتنی به سرعت گسترش یافت و به شدت با رزاقیت و فعال مایشاء بودن خداوند که از متون دینی برداشت می‌شد، مخالف بود؛

- از آنجا که در تعالیم دینی، انسان خلیفه الهی و موجودی است که به شکل انسان پایه‌عرصه حیات گذاشته با طرح نظریات تکامل انواع داروین و تأیید و تأکید دیگران بر این نظریه، دیگر انسان نه‌تنها موضع خلیفه الهی را ندارد، بلکه حتی در آفرینش نیز استقلال خود را از دست داده و موجودی تکامل یافته از نوع حیوان قرار داده می‌شود (قراملکی، ۱۳۷۳).

۲-۳. انکار امور غیرمادی

از دیگر دلایل مخالفان تأثیر دین بر علم، انکار هرگونه امور غیرمادی بود. از آنجاکه آنها دین را امری غیرحقیقی می‌دانستند هرگونه تأثیر دین را نیز انکار می‌کردند. ارنست ماخ (۱۸۳۸-۱۹۱۶) از اندیشمندان و پیشگامان پوزیتیویسم علمی نوین درصدد برآمد تا به روح نیز جنبه مادی و حسی دهد و راه را به سوی ماوراءالطبیعه ببندد. وی معتقد بود آنچه را انسان اجسام و ارواح نام‌گذاری می‌کند ترکیب به نسبت ثابتی از احساسات است. بنابراین، تفاوتی میان امر جسمانی و روحانی نیست؛ زیرا هر دو از احساسات ترکیب یافته‌اند. ماخ تلاش می‌کرد تا زبان علم را از تعبیرهایی که ممکن است مضمون به داشتن ویژگی مابعدالطبیعی یا روح باورانه باشند، بزدايد. وی می‌گوید: «من امیدوارم که در آینده، علم مفاهیم علت و معلول را به عنوان مفاهیمی که مبهم و نامفهوم هستند، رها کند. من احساس می‌کنم که این صبغه‌ای غلیظ از بت‌پرستی دارد و قطعاً من در این احساس تنها نیستم» (رنдал، ۱۸۹۹).

مادی‌اندیشی باعث انکار تأثیر دین می‌شود. نمونه‌های بسیاری از آن وجود دارد. ولتر در فرانسه و جان لاک در انگلستان (۱۷۰۴-۱۶۳۲) از سردمداران پوزیتیویسم هستند. جان لاک فیلسوفی بود که فلسفه عینی او درارتباط با دانش در روند متضادی با فلسفه رسمی کلیسای کاتولیک بود، اما این دیدگاه اولیه نسبت به دانش واقعی و شواهد تجربی به تدریج به ایمان عقلانی جدید تحول پیدا کرد و به اعتقاد کامل به قدرت علوم طبیعی، امکان تحویل سایر پدیده‌ها به عناصر طبیعتشان و یا تحویل آنها به تناظرهای خود در جهان طبیعت انجامید. (اصغری، ۱۳۸۱) جان لاک با قاطعیتی تمام اظهار می‌کرد که ذهن انسان مانند لوح سفید و نانوشته‌ای است که حواس آثار خود را بر آن می‌نگارند. به اعتقاد وی همه تصورات انسانی ریشه و منشأ تجربی دارند. هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) نیز مانند لاک بر این باور بود که تنها معرفت مطمئن بشری آن است که مبتنی بر تأثرات حسی باشد و هرچه مبنایی غیر از حس داشته باشد بی‌مفهوم و بی‌معناست (باربور، ۲۰۰۹). از طرفداران سرسخت پوزیتیویسم، آگوست کنت (۱۷۹۷-۱۸۵۷) فیلسوف نامدار فرانسوی و بنیان‌گذار مکتب اصالت تجربه است که علم را تنها

از راه مشاهده و تجربه قابل تعریف دانسته و معتقد است که باروش تجربی، صلاحیت تأیید و رد گزاره‌های علمی نیز ممکن است. این فیلسوف فرانسوی قرن نوزدهم که سیر تکاملی معرفت بشری را به سه دوره زبانی، فلسفی و علمی تقسیم کرده بود با این باور که دو دوره قبلی آن به سر آمده و حال دوران علمی معرفت بشری فرارسیده است باید به دیانتی روی آورد که برمبنای علمی استوار باشد نه بر پایه و اساس تخیل. براین اساس، دین انسانیت را به جای دیانت کلیسا پیشنهاد کرد (سلیمان پناه، ۱۳۷۸).

برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰) با بیان این مطلب که: «آدمی نیازمند ایمانی واقعی و قوی است نه باوری بزدلانه و آمیخته به تردید و علم در اصل چیزی جز پویش منظم در معرفت نیست و معرفت هراندازه هم که به دست نامردان افتد و نتایج ناروایی به بار آورد از اصالتی نیکو برخوردار است. اگر ایمان خود را نسبت به علم از دست بدهیم در این صورت، ایمان ما نسبت به ارزنده‌ترین استعدادهای آدمی با مرگ روبه‌روست» به مقایسه بین باورهای علمی و دینی برآمد و با کودکانه، بزدلانه و نابالغانه خواندن باورهای دینی سعی در جایگزین کردن ایمان علمی به جای ایمان دینی کرد. وی می‌گوید: «یک فردگرای انعطاف‌ناپذیر، دارای ایمانی بهتر و خوش‌بینی شکست‌ناپذیرتر از هر جوینده بزدلی است که در پی سبک‌باری‌های کودکانه عصری نابالغ دل به امید دارد» (راسل، ۱۹۳۱). به نظر انشتین: «موفقیت اولیه عظیم نظریه کوانتوم نمی‌تواند مرا به تصادفی محض و مانند طاس نرد بودن حرکات جهان اتمی معتقد و متقاعد گرداند. اعتقاد راسخ من این است که سرانجام بشر می‌تواند به نظریه‌ای دست یابد که در آن مصادیق عینی‌ای که بر اثر وجود قوانین با یکدیگر ارتباط یافته‌اند، احتمالات نباشند، بلکه امر واقع و قابل ادراک باشند» (باربور، ۲۰۰۹).

۲-۴. آسیب رساندن به علوم تجربی

دلیل دیگر برخی از مخالفان این است که علوم تجربی اساس و بنیاد پیشرفت بشر و علوم دینی بقایای گذشتگان است که تاریخ مصرف آن تمام شده است. اگر در دنیای جدید از این امور قدیمی استفاده شود، باعث رکود و عقب‌ماندگی خواهد شد. پس باید با هرگونه تأثیر

مسائلی مثل دین بر علم و تکنولوژی مقابله شود. کنت متعقد است: «ما نباید این امر را از خود بپوشانیم که این (تقسیم کار علمی) نقطه ضعف ذاتی سیستم ماست و این نقطه‌ای است که از آن نقطه ممکن است مجاهدان فلسفه کلامی و متافیزیکی به امید موفقیتی فلسفه تحصیلی را مورد هجوم قرار دهند» (سلیمان پناه، ۱۳۷۸). در این متن چنین القا می‌شود که علوم متافیزیکی و تجربی در حال نبرد برای فتح سنگر یکدیگر و در حال بیرون راندن یکدیگر از صحنه جهان هستند. نویسندگان دایرةالمعارف فرانسه به دین و ادعاهای آن درباره درستی و حقیقت اعلان جنگ می‌دهند. آنها نه تنها دین را به این متهم می‌کنند که همواره مانعی سر راه پیشرفت عقلی انسان بوده است، بلکه معتقد بودند دین از استقرار اخلاق راستین و نظم اجتماعی و سیاسی عادلانه نیز ناتوان است (کاسیرر، ۲۰۰۷).

۳. دلایل موافقان تأثیر دین بر علم

۳-۱. فراهم‌کننده اصول و مبانی

در علم روان‌شناسی آرا و نظریات مختلف وجود دارد. برخی از این اختلافات باعث می‌شود که کاربرد علم روان‌شناسی دچار اختلال شود و تشتت آرای روان‌شناسان زمینه شکل‌گیری قوانین علمی را از بین ببرد. از دین می‌توان برای شکل‌گیری اتفاق نظر و قوانین علمی استفاده کرد. برای مثال روان‌شناسان در مورد مفروضه جبر-اختیار و تغییرپذیری-تغییرناپذیری، دیدگاه‌های مختلفی دارند. این تشتت آرا ناشی از ناهمگرایی دیدگاه نظری آنها درباره ماهیت انسان است، ولی براساس مبنای یادشده می‌توان گفت که هر خصوصیت جسمانی-روانی که از راه وراثت به فرد منتقل می‌شود از حوزه اختیار او خارج است. برای مثال جنسیت، رنگ پوست، رنگ چشم، رنگ مو، هوش و استعداد، بیشتر متأثر از وراثت و عوامل ژنتیکی است. در نتیجه ماهیت انسان روی محور مختصات به سمت جبر گرایش دارد، اما آن ویژگی‌هایی که حاصل تعامل ارادی فرد با محیط است مانند ویژگی‌های اخلاقی، صفات شخصیتی، کسب دانش، تجربه و یادگیری مهارت‌ها، جهت‌گیری فرد به سمت اراده آزاد و اختیار است. بنابراین، ماهیت انسان به‌گونه‌ای است که نه جبر مطلق بر آن حاکم است و نه اختیار مطلق، بلکه

رفتارهای انسان توسط عوامل پویایی، انرژی دریافت می‌کند و به سوی اهداف خاص سوق داده می‌شود. (بشیری، ۱۳۹۸)

علامه جعفری رحمته الله علیه نیز نیاز علوم تجربی و طبیعی به علوم انتزاعی و عقلی را یادآور می‌شود. به نظر ایشان امکان طراحی علوم تجربی و حسی محض، محال است و باید از علوم عقلی و ماوراءالطبیعی نیز استفاده شود. اگر ضرورت تجرید و کلی‌گیری عقلانی از عوامل معرفت حذف شود با چه وسیله‌ای قوانین و اصول کلی از نظم حاکم در جهان هستی انتزاع شده، روش‌های علمی به جریان می‌افتد. به‌طورقطع، بدون تعقل نمی‌توان از انعکاس نموده‌ها و حرکات مشخص دو قلمرو جهان و انسان موضوعی به نام قانون و اصل داشت. ازطرف دیگر حسیون افراطی درباره ریاضیات چه خواهند گفت. آیا باید همه کتاب‌های ریاضی را که از بارزترین علائم رشد مغز بشری است به دریا ریخت؟ همه می‌دانند که ریاضیات از فعالیت‌های تجریدی عالی عقل است، البته بحث علامه درباره علوم عقلی است، اما هدفشان ابطال تئوری انحصار علوم حسی و تجربی است، پس از نظر ایشان علوم عقلی و وحیانی تقویت‌کننده علوم تجربی و حسی است و تصویر نزاع بین شاخه‌های مختلف علوم، امری بی‌معنا و باطل است (تمدن چهارمی، ۱۳۷۸).

۳-۲. وجود گزاره‌های علوم انسانی در متون دینی متقدم

برخی موافقان تأثیر دین بر علم استدلال کرده‌اند که مهمترین دلیل بر هرچیزی وجود آن در دنیای واقعی است. در عالم واقعیت بسیاری از گزاره‌ها و بخش‌های علوم انسانی وامدار دین است. برای مثال بسیاری از آموزه‌های اصلی روان‌کاوی ازپیش در ادبیات عرفانی یهود موجود بوده و در بسیاری از تحلیل‌های یونگ ردپای وجود نمادگرایی دینی شرق و غرب به‌ویژه نمادگرایی عرفانی آشکار است. (ولف، ۱۳۸۶) سیر تحول روان‌شناسی نشان می‌دهد که دین افزون بر پیوستگی کارکردی که با روان‌شناسی داشته است یکی از مهمترین عوامل زمینه‌ای و تأثیرگذار در شکل‌گیری این دانش نیز بوده است، البته اندیشمندان غربی از نقش اندیشمندان مسلمان بر روان‌شناسی چشم‌پوشی کرده‌اند. درحالی‌که آنها در زمینه‌هایی مثل روان‌پریشی، اضطراب، افسردگی و بیماری‌های دیگر تأثیرگذار بوده‌اند (آذربایجانی و قربانی،



۱۳۹۵). تأثیر بر روان‌شناسی به چند مثال یا بخش خاص محدود نمی‌شود، بلکه مثال‌های مختلفی برای امکان راستی‌آزمایی نقش دین در روان‌شناسی وجود دارد. برای نمونه گفته شده است که نگرش توحیدی، نقش شناختی، انگیزشی و رفتاری دارد. روان‌شناسان معتقد هستند که شبکه شناختی انسان که عقاید، اهداف و انتظارات و خودپنداره فرد را دربرمی‌گیرند یکی از عوامل اصلی انگیزشی انسان هستند (ریو، ۱۳۸۷). با توجه به همین مسائل مصباح یزدی (۱۳۹۴) بر نقش ویژه باورها و عقاید هستی‌شناسانه بر کیفیت شکل‌گیری گزاره‌های علوم انسانی تأکید دارد، البته اندیشمندان مسلمان چنین تفکری را از متون دینی و آیات و روایات عاریت گرفته‌اند؛ زیرا چنین افکاری در متون دینی نیز بیان شده است. در برخی آثار به تأثیر دین بر بحث سلامت روان اشاره شده است به گونه‌ای که دین می‌تواند در تأمین سلامت روان نقش داشته باشد.

۳-۳. وجود شواهد واقعی بر تأثیر گزاره‌های دینی بر روان‌شناسان

برخی برای تأثیر دین بر روان‌شناسی از راه تأثیر دین بر روان‌شناسان استدلال کرده‌اند و نشان دادند که محیط‌های دینی محل زندگی اندیشمندان بر نوع تفکرات روان‌شناختی آنها تأثیر داشته است. آنها مدعی هستند که در هر صورت، دین و آموزه‌های آن نوعی نگرش و طرز تلقی در فرد به وجود می‌آورد که بر اندیشه‌های بنیادین او تأثیر می‌گذارد به گونه‌ای که در پژوهش‌ها و دیدگاه‌های نظری او اثر آن آشکار می‌شود. آلپورت که در سراسر عمر خود فردی علمی و دانشگاهی بود، اما چون در خانواده‌ای مذهبی (پروتستان) پرورش پیدا کرده بود مدافع ایمان دینی بود. وی از سویی به روان‌شناسان دیگر ایراد می‌گرفت که از روی بی‌مایگی و غرور جوانی دین و مسائل مربوط به آن را نفی می‌کنند؛ از سوی دیگر، تلاش می‌کرد در نوشته‌های خود تأثیر دین بر تفکرات روان‌شناختی اندیشمندان را ثابت کند. در تمام آثار او ردپای دفاع از تأثیر دین بر روان‌شناسی مشهود است. (ولف، ۱۳۸۶)

۳-۴. جبران کم‌توجهی غربی‌ها به دین

در منابع غربی توجه اندکی به نقش دین بر گزاره‌های علوم انسانی می‌شود. (شرت، ۲۰۰۵) به همین دلیل باید برای جبران نقیصه مباحث روان‌شناسی غربی نقش دین بررسی شود. در این میان، نقش گزاره‌های دین اسلام و نقش اندیشمندان مسلمان نیازمند بررسی‌های خاص است؛ زیرا به باور برخی اندیشمندان، روان‌شناسان کشورهای مسلمان نباید از نقش دین بر روان‌شناسی غفلت کنند و باید از این بستر برای رشد و شکوفایی روان‌شناسی در جهان استفاده شود (آذربایجانی و قربانی، ۱۳۹۵).

۳-۵. تأثیرات متفکران متدین بر پیشرفت علم

دلیل دیگر بر تأثیر دین بر علم آن است که بسیاری از اندیشمندان بزرگ متدین بوده‌اند. اگر دین مانع پیشرفت بود باید آنها نیز از کمک به علم بازمی‌ماندند، درحالی‌که، برعکس آنها نقش بسیار برجسته‌ای در پیشرفت علم و تمدن بشر داشته‌اند. ماکس پلانک در کتاب علم به کجا می‌رود، می‌گوید: «متفکران بزرگ همه اعصار، مردان مذهبی بوده‌اند. اگرچه تظاهر به مذهب نمی‌نمودند» (جعفری، ۱۳۷۸).

۴. نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر بررسی تأثیر دین بر روان‌شناسی است. از بررسی نظریات مختلف در این زمینه دیدگاه‌ها و نظریات مختلفی مطرح شده است. به‌طور کلی می‌توان این دیدگاه‌ها را به دو دسته مخالفان و موافقان تأثیر دین بر علم تقسیم کرد. ادعای هر دو طرف موافق و مخالف تأثیر دین بر علوم انسانی مهم و قابل توجه است، اما در نهایت نظریات موافقین تأثیر صحیح است؛ زیرا می‌توان ادعای مخالفین تأثیر را به سه مسئله جزم‌اندیشی، جانب‌داری و غیرواقعی بودن برگرداند؛ یعنی ادعای آنها این است: دین هیچ‌گونه حقیقتی ندارد؛ باعث جزم‌اندیشی و اظهار نظر جانبدارانه متفکران می‌شود. هیچ‌کدام از این دلایل قابل قبول نیست؛ زیرا غیرواقعی بودن دین با فطرت اولیه بشر سازگاری ندارد علاوه بر اینکه دین، واقعیت اجتماعی مسلم و

انکارناپذیری است، اما جزم‌اندیشی و جانبداری تاحدودی صحیح و قابل اصلاح و کنترل است. بسیاری از امورات و واقعیات، پیامدهای مثبت و منفی دارند. علم نیز جانبداری و تعلق خاطر و نوعی دیگر از جزم‌اندیشی است. بااین حال نمی‌توان تنها به این دلیل آن را کنار گذاشت، پس باید پیامدهای منفی و تأثیرات زیان بار دین بر علم را کنترل کرد و از جنبه‌های مثبت آن سود برد به‌ویژه که دین در بحث مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی چنان مباحث ناب و بی‌بدیل را مطرح می‌کند که علم با ابزارهای حسی هیچ‌گاه به آن دست نمی‌یابد، پس باید نقش دین در تهیه و تدارک مبانی علم را پذیرفت، اما از جزم‌اندیشی و تعلق خاطر کورکورانه اجتناب کرد.

فهرست منابع

۱. آذربایجانی، مسعود، و قربانی، امیر (۱۳۹۵). روان‌شناسی، دین و معنویت. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. اصغری، محمود (۱۳۸۱). جستاری پیرامون ادعای تعارض علم و دین. نشریه اندیشه حوزه، شماره ۳۴، ۷۸-۱۰۳.
۳. باربور، ایان (۱۳۹۴-۲۰۰۹). علم و دین. مترجم: بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات مرکز دانشگاهی.
۴. بشیری، ابوالقاسم (۱۳۹۸). مبانی الهیاتی و نقش آن در روان‌شناسی اسلامی. نشریه اسلام و روان‌شناسی، سال ۱۳، شماره ۲۵، ۱۳۶-۱۱۳.
۵. تمدن جهومی، حسینی (۱۳۷۸). ابعاد رابطه دین و علم و جایگاه علم دینی. نشریه حوزه و دانشگاه، شماره ۲، ۱۳-۶۴.
۶. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۸). فلسفه دین. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. راسل، برتراند (۱۹۳۱). جهان‌بینی علمی. مترجم: منصور، حسن. تهران: آگاه.
۸. زندال، هرمن (۱۳۷۶-۱۸۹۹). سیر تکامل عقل نوین. مترجم: پاینده، ابوالقاسم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. ریو، جان مارشال (۱۳۸۷). انگیزش و هیجان. مترجم: سیدمحمدی، یحیی. تهران: نشر ویرایش.
۱۰. سلیمان‌پناه، سید محمد (۱۳۷۸). دین و علوم تجربی کدامین وحدت. نشریه حوزه و دانشگاه، شماره ۱۹، ۱۱-۵۲.
۱۱. شرت، ایون (۲۰۰۵-۱۴۰۰). فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای. مترجم: جلیلی، هادی. تهران: نشر نی.
۱۲. علیزمانی، امیرعباس (۱۳۸۳). علم، عقلانیت و دین (درآمدی بر کلام جدید). قم: دانشگاه قم.
۱۳. غرویان، محسن (۱۳۸۰). روان‌شناسی اسلامی در عصر جامعه اطلاعات. نشریه معرفت، شماره ۵، ۳-۱۰.
۱۴. فروید، زیگموند (۱۹۰۱-۱۳۹۷). آسیب‌شناسی روانی زندگی روزمره. مترجم: مرادی، بنیامین. تهران: جامی.
۱۵. قراملکی‌احد، فرامرز (۱۳۷۳). موضوع علم و دین در خلقت انسان. تهران: آراهه.
۱۶. کاسیرر، ارنست (۲۰۰۷-۱۳۹۹). فلسفه روشنگری. مترجم: موقن، یدالله. تهران: نیلوفر.
۱۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحارالانوار. بیروت: مؤسسه الوفاء.
۱۸. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). نقد و بررسی مکاتب اخلاقی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.
۱۹. هیک، جان (۱۹۹۰-۱۳۹۰). فلسفه دین. مترجم: راد، بهرام. تهران: هدی.
۲۰. وولف، دیوید. ام (۱۹۹۷-۱۴۰۱). روان‌شناسی دین. مترجم: دهقانی، محمد. تهران: رشد.